

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۲

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

بعد از تعریف علم اصول توسط مصنف به موضوع علم اصول پرداخته شد. گروهی بر این عقیده بودند که موضوع علم اصول، ادله اربعه است؛ ولی چنان که گذشت این قول دچار اشکال بود، چراکه این قول جامع بین موضوعات مسائل علم اصول نیست. اقوال دیگری نیز وجود دارد که در این مبحث به آنها اشاره می‌شود. از دیگر مباحث موجود در این مقال، فایده علم اصول است.

[حاول علماء الاصول تحديد موضوع لعلم الاصول فذكر المتقدمون منهم ان موضوعه هو الادلة الاربعة.... و اعترض على ذلك....] و لهذا ذكر جملة من الاصوليين: ان علم الاصول ليس له موضوع واحد، و ليس من الضروري ان يكون للعلم موضوع واحد جامع بين موضوعات مسائله. غير ان بالامكان توجيه ما قيل اولاً من كون الادلة هي الموضوع مع عدم الالتزام بحصرها في الادلة الاربعة بان نقول: ان موضوع علم الاصول هو كل ما يتربح ان يكون دليلاً و عنصراً مشتركاً في عملية استنباط الحكم الشرعي و الاستدلال عليه، و البحث في كل مسألة اصولية انما يتناول شيئاً مما يتربح ان يكون كذلك و يتجه الى تحقيق دليليته و الاستدلال عليها اثباتاً و نفياً، فالبحث في حجية الظهور او خبر الواحد او الشهرة بحث في دليليتها و البحث في ان الحكم بالوجوب على شيء هل يستلزم تحريم ضده بحث في دليلية الحكم بوجوب شيء على حرمة الضد، و مسائل الاصول العملية يبحث فيها عن دليلية الشكّ و عدم البيان على المعذرية، و هكذا. فصح ان موضوع علم الاصول هو الادلة المشتركة في الاستدلال الفقهي، و البحث الاصولي يدور دائماً حول دليليتها.

فائدة علم الاصول:

اتضح مما سبق ان للعلم الاصول فائدة كبيرة للاستدلال الفقهي، و ذلك ان الفقيه في كل مسألة فقهية يعتمد على نمطين من المقدمات في استدلاله الفقهي: أحدهما: عناصر خاصة بتلك المسألة من قبيل الرواية التي وردت في حكمها، و ظهورها في اثبات الحكم المقصود، و عدم وجود معارض لها و نحو ذلك. و الآخر: عناصر مشتركة تدخل في الاستدلال على حكم تلك المسألة و في الاستدلال على حكم مسائل اخرى كثيرة في مختلف ابواب الفقه، من قبيل ان الخبر الواحد الثقة حجة و ان ظهور الكلام حجة.

و النمط الاول من المقدمات يستوعبه الفقيه بحثاً في نفس تلك المسألة، لان ذلك النمط من المقدمات مرتبط بها خاصة. و اما النمط الثاني فهو بحكم عدم اختصاصه بمسألة دون اخرى، انيط ببحث آخر خارج نطاق البحث الفقهي في هذه المسألة و تلك، و هذا البحث الاخر الذي يعبر عنه علم الاصول.

قول دوم درباره موضوع علم اصول

برخی از این جهت که نتوانسته‌اند عنوان جامع همه موضوعات مسائل علم اصول را بیابند، گفته‌اند اساساً علم اصول فاقد موضوع واحد است و نمی‌توان عنوان جامعی که تمام موضوعات مسائل علم اصول را در بر گیرد، یافت. این عده برای این که سخنان مقبول افتد، گفته‌اند که اساساً لازم نیست یک علم، موضوع واحدی داشته باشد، بلکه ممکن است علمی باشد که بر محور دو یا چند موضوع بحث کند. این نظریه به نوعی انکار موضوع برای علم اصول است.

تطبیق

ولهذا ذکر جمله من الاصولیین: ان علم الاصول لیس له موضوع واحد، و لیس من الضروری ان یکون للعلم موضوع کون جامع بین موضوعات مسائله.

به همین دلیل (یعنی به این دلیل که قول اول دچار خدشه شد) گروهی از اصولیان بیان کرده‌اند که: علم اصول دارای موضوع واحد نیست و ضروری نیست که علم دارای موضوع واحدی باشد که جامع موضوعات مسائل آن علم باشد.

Sco ۱: ۰۳:۰۷

قول سوم درباره موضوع علم اصول

این دیدگاه در واقع، اصلاح قول اول است. به عبارت دیگر، دیدگاه نخست را می‌توان با اندکی اصلاح مطرح کرد تا مناقشات مزبور در آن راه پیدا نکند.

مصنّف برای اصلاح قول اول دو کار انجام داده‌اند:

الف) به جای قید «اربعه»، قید «مشترکه» را نهاده‌اند، یعنی گفته‌اند موضوع علم اصول عبارت از «ادله مشترک در استدلال فقهی» است و یعنی مختص به یک باب غیر از ابواب دیگر نیست بلکه مربوط به همه ابواب است.

ب) ادله را از حالت فعلیت به حالت شأنیّت برده‌اند؛ یعنی گفته‌اند موضوع علم اصول آن چیزی نیست که بالفعل ادله مشترکه محسوب شود؛ چراکه اگر این گونه بود ابتدا باید دلیلیت یک شیء و اشتراک آن در ابواب مختلف اثبات شود، تا بتواند در علم اصول مورد بحث قرار گیرد. این دلیلیت مشترک به نحو شأنی و بالقوه در موضوع علم اصول مأخوذ است. خلاصه این که موضوع علم اصول آن چیزی نیست که بالفعل دلیل مشترک در استنباط حکم شرعی باشد، بلکه آن چیزی است که این قابلیت را دارد که دلیل مشترک در استنباط حکم شرعی باشد.

ممکن است خیلی از چیزها باشند که شأنیّت دلیل مشترک بودن را داشته باشند اما این شأنیّتشان به فعلیت نرسد و در علم اصول ثابت شود که اینها دلیل مشترک در فقه محسوب نمی‌شوند. مانند قیاس که شأنیّت دارد به عنوان یک دلیل مورد استفاده قرار گیرد؛ اما شارع مقدّس از آن منع کرده است. از همین جهت شأنیّت قیاس به فعلیت نیانجامیده است.

پس از هر چه قابلیت این را دارد که به عنوان دلیل شرعی در عرصه فقه مورد استفاده قرار گیرد، در اصول بحث می‌شود. این بحث گاه به اثبات دلیلیت این امور می‌انجامد و گاه به نفی دلیلیت این امور.

غير ان بالامكان توجيه^۱ ما قيل اولاً من^۲ كونه الادلة هي الموضوع مع عدم الالتزام بحصرها في الادلة الاربعة بان نقول: ان موضوع علم الاصول هو كل ما يترقب ان يكون دليلاً و عنصراً^۳ مشتركاً في عملية استنباط الحكم الشرعي و الاستدلال عليه، غير اينكه ممكن است توجيه كنيم آن چه كه اول گفته شد (قول نخست) مبني بر اينكه اذله همان موضوع است (البته با دو اصلاح، اولاً) ملتزم به حصر اين ادله در ادله اربعة نشويم (يعني قيد اربعة را ساقط كنيم) به اينكه بگوئيم: موضوع علم اصول عبارتست از هر آنچه كه انتظار مي‌رود (يعني صلاحيت و قابليت دارد) دليل و عنصر مشترك باشد در عمليات و فرآيند استنباط حكم شرعي و استدلال بر آن.

و البحث في كل مسألة اصولية انما يتناول شيئاً مما يترقب أن يكون كذلك^۴ و يتجه^۵ الى تحقيق دليلته^۶ و الاستدلال عليها اثباتاً و نفيّاً.

و بحث در هر مسأله اصولی به اموری می‌پردازد كه انتظار می‌رود آن گونه باشند. و بحث در هر مسأله‌ای به تحقيق دليلیت آن شیء رو می‌کند. حال چه كار به اثبات دليلیت بيانجامد و چه به نفي دليلیت.

Sco ۲: ۱۲:۲۲

ثمرات اصلاح قول مشهور متقدمان

اولین دسته‌ای كه از تحت موضوع علم اصول خارج شد، مربوط به مباحث استلزامات بود. مباحثی كه به لوازم امور پرداخته است مانند این كه آیا حكم به وجوب مستلزم حرمت ضد آن است؟ و آیا حكم به وجوب مستلزم وجوب مقدمه است؟ و لوازم دیگر.

سخن ما مربوط به عالم دليلیت است. می‌خواهیم ببینیم آیا حكم به وجوب، دليل بر حرمت ضد یا وجوب مقدمه است؟ بنابراین این حكم شرعی كه موضوع استلزامات است، از آن اموری است كه صلاحیت دارد به عنوان دليل مشترك در استنباط حكم شرعی به كار گرفته شود.

دومین دسته‌ای كه طبق بیان مشهور از تحت موضوع علم اصول خارج شده بود، حجیت امارات بود. اینجا هم بحث پیرامون دليلیت امارات است. آیا خیر واحد دليل بر حكم شرعی است؟ و آیا شهرت دليل بر حكم شرعی است؟ موضوع اینها عبارت است از آنچه كه صلاحیت دارد دليل مشترك در استنباط حكم شرعی قلمداد شود.

^۱ . توجيه اسم «ان» می‌باشد.

^۲ . بیانیه است. بیان ماقبل می‌باشد.

^۳ . عنصراً عطف تفسیری بر دليلاً می‌باشد.

^۴ . یعنی: ان يكون دليلاً و عنصراً في عملية استنباط الحكم الشرعي.

^۵ . ضمير «يتجه» به بحث بر می‌گردد.

^۶ . ضمير «دليلته» به آن شیء كه يترقب ان يكون كذلك بر می‌گردد.

سومین دسته‌ای که طبق بیان مشهور، خارج شد، مباحث اصول عملیه بود. اینجا هم مشکل کاملاً مرتفع شده است؛ چرا که بحث در اصول عملیه، راجع به همین دلالت است. مثلاً می‌خواهیم بینیم که آیا شک در اصل تکلیف دلیل بر معذرت و ترخیص است یا نه؟ شک در شیء متیقن الحدوث، دلیل بر حکم به بقاء آن شیء هست یا نه؟

خلاصه

بنابر آنچه که مصنف بیان کردند، موضوع علم اصول عبارت است از «ادله مشترکه در استنباط فقهی» ادله مشترکی که باید به نحو شأنی به آن نظر کرد، یعنی آنچه که بالشأن خاصیت دلالت مشترکه داشته باشد. چنین دلیلی، موضوع علم اصول است. مسائل علم اصول هم حول دلالت این اموری که صلاحیت برای عنصر مشترک و دلیل مشترک بودن دارند، بحث می‌کند.

تطبیق

فالبحث فی حجیة الظهور او خبر الواحد او الشهرة بحث فی دلالتها و البحث فی ان الحكم بالوجوب علی شیء، هل یستلزم تحریم ضده بحث فی دلالة الحكم بوجوب شیء علی حرمة الضد،

بحث در حجیت ظهور یا خبر واحد و یا شهرت، بحث در دلالت آنهاست. و بحث در این که حکم به وجوب چیزی آیا مستلزم تحریم ضد آن شیء است؟ این هم بحثی است در دلالت حکم به وجوب شیء بر حرمت ضد.

و مسائل الاصول العملية بیحسب فیها عن دلالة الشكّ و عدم البیان^۱ علی المعذرية، و هكذا. فصح ان موضوع علم الاصول هو الادلة المشتركة فی الاستدلال الفقهی، و البحث الاصولی یدور دائماً حول دلالتها.

و مسائل اصول عملیه که در آن از دلالت شک و عدم بیان بر معذرت، بحث می‌شود (آیا شک در تکلیف می‌تواند دلیل بر معذرت مکلف در قبال تکلیف واقعی باشد؟) پس صحیح است که بگوئیم موضوع علم اصول عبارت است از ادله مشترک در استدلال فقهی. و بحث اصولی همیشه بر محور دلالت این ها است.

Sco ۳: ۲۱:۲۹

فائده علم اصول

از آنچه که در تعریف و موضوع علم اصول بیان شد، قدری مشخص شده است که علم اصول، فائده بسیاری در استنباط حکم فقهی دارد. فقیه در استنباط، بدون استفاده از ابزار اصولی، موفق نخواهد بود. فقیه در مسأله فقهی که می‌خواهد به استنباط حکم شرعی آن پردازد، به دو دسته از مقدمات تکیه می‌کند. برخی از این مقدمات را تحت عنوان «عناصر خاصه» باید شناخت.

«عناصر خاصه» عبارتند از: عناصری که در استنباط حکم یک مسأله خاص دخیل هستند و نسبت به تمام مسائل عمومیت ندارند. مثل یک روایت خاص که در باره یک مسأله جزئی وارد شده است. فقیه در هر مسأله‌ای که عنوان می‌کند باید این عناصر خاص را ذیل همان مسأله مورد بحث کامل قرار دهد.

^۱ . و او تفسیر است.

اما در کنار عناصر خاص با عناصر مشترکی که مواجهیم که اینها صلاحیت دارند در استنباط حکم دخالت کنند، خواه این مسأله‌ای که فقیه بالخصوص می‌خواهد حکمش را استخراج کند و هم مسائل دیگری که در ابواب مختلف فقه بحث شده است.

مانند حجیت خبر واحد که ممکن است در مسأله حرمت ارتماس در آب برای صائم، از آن بحث شود و هم در دیگر ابواب که هیچ ربطی به بحث صوم ندارد. و مانند حجیت ظهور کلام که در این باره فرقی ندارد این کلام در خصوص مسأله مورد بحث فقیه (حرمت ارتماس) باشد و یا در باب دیگری از ابواب فقه، چرا که در همه ابواب می‌تواند از حجیت ظهور کلام استفاده کند.

بحث از این دسته از مباحث مربوط به اصول است و نمی‌شود در فقه از آن‌ها بحث نمود.

تطبیق

فائدة علم الاصول: اتضح مما سبق ان للعلم الاصول فائدة كبيرة للاستدلال الفقهي، و ذلك ان الفقيه في كل مسألة فقهية يعتمد على نمطين من المقدمات في استدلاله^۱ الفقهي

فائدة علم اصول؛ از آن چه گذشت مشخص شد که علم اصول دارای فائده بزرگی برای استدلال فقهی است. این فائده کبیر این است که فقیه در هر مسأله فقهی بر دو گونه از مقدمات در استدلال فقهی خود، اعتماد می‌کند.

أحدهما: عناصر خاصة بتلك المسألة^۲ من قبيل الرواية التي وردت في حكمها، و ظهورها في اثبات الحكم المقصود، و عدم وجود معارض لها^۳ و نحو ذلك

اول: عناصری که مختص به آن مسأله است [البته ممکن است اختصاص به یک مسأله نداشته باشد؛ اما به هر حال به دو یا چند مسأله اختصاص خواهد داشت و از این فراتر نمی‌رود] از قبیل روایتی که در حکم آن مسأله وارد شده است و ظهور این روایت، در اثبات حکم مقصود [حکمی که فقیه در صدد اثبات حکم آن است] و عدم وجود معارض برای این روایت و امثال این‌ها.

و الاخر: عناصر مشتركة تدخل في الاستدلال على حكم تلك المسألة و في الاستدلال على حكم مسائل اخرى كثيرة في مختلف ابواب الفقه، من قبيل ان الخبر الواحد الثقة حجة و ان ظهور الكلام حجة.

و نوع دوم: عناصری است مشترک که در استدلال بر حکم آن مسأله دخالت می‌کند، (نه فقط در حکم آن مسأله)، بلکه در حکم مسائل دیگر هم مداخله دارد. مسائل دیگری که بسیارند و در ابواب مختلف فقه پراکنده‌اند. از قبیل اینکه خبر واحد ثقة حجت است و اینکه ظهور کلام حجت است.

و النمط الاول من المقدمات يستوعبه القيه بحثاً^۴ في نفس تلك المسألة، لان ذلك النمط من المقدمات مرتبط بها خاصة.

۱. ضمیر در «استدلاله»: به فقیه می‌خورد.

۲. جار و مجرور متعلق به «خاصة».

۳. ضمیر به روایت می‌خورد.

۴. «بحثاً»: تمییز بستوعب است.

در نوع اول از مقدمات، فقیه به طور فراگیر در نفس آن مسأله (نسبت به عناصر خاصه) بحث می‌کند؛ چون آن دسته از مقدمات مرتبط به همان مسأله است.

و اما النمط الثانی فهو بحکم عدم اختصاصه بمسألة دون اخرى، انیط ببحث آخر خارج نطاق البحث الفقهي فی هذه المسألة و تلک، و هذا البحث الاخر الذی يعبر عنه علم الاصول.

و نوع دوم از مقدمات از این جهت که مختص به این مسأله فقهی یا آن مسأله نیست، (یعنی از محدوده بحث فقهی راجع به این مسأله و یا آن مسأله، فراتر می‌رود)، در یک بحث با وجهه عمومی‌تر مورد بررسی قرار می‌گیرد. و این بحث دیگر که گفته شد خارج از نطاق بحث فقهی است، این همان چیزی است که علم اصول آن را بیان می‌کند.

Sco ۴: ۳۵:۱۴

چکیده

۱. گروهی عنوان جامعی برای همه موضوعات مسائل علم اصول، نیافته‌اند، بنابراین گفته‌اند که اساساً علم اصول، موضوع واحدی ندارد.
۲. مصنف به جای قید اربعه - در موضوع علم اصول - قید مشترک را نهاده‌اند و ادله را از حالت فعلیت به حالت شائیت برده‌اند.
۳. مشهور بیانی از موضوع علم اصول ذکر کردند و با اصلاحاتی که مصنف در آن انجام دادند، موجب شد مسائل استلزامات، حجیت امارات و اصول عملیه تحت موضوع علم اصول باقی بمانند.
۴. ادله مشترک از نظر مصنف یعنی آنچه که بالشأن خاصیت دلالت مشترک داشته باشد.
۵. علم اصول فائده بزرگی در استنباط حکم فقهی دارد و فقیه بدون استفاده از ابزار اصولی، در استنباط موفق نخواهد بود.
۶. فقیه در مسأله‌ای که به استنباط حکم فقهی آن پردازد به دو دسته از مقدمات تکیه می‌کند:
الف) عناصر خاصه؛
ب) عناصر عام یا مشترک.